



۲۰۱۷/۱۱/۰۴



م. اسحاق نگارگر

## تو برای وصل کردن آمدی نه برای فصل کردن آمدی

زبان ضرورتاً ملی نیست و چندین ملت ممکن است به یک زبان سخن بگویند

بگذار از همین آغاز مقصود بگویم که ملت گرایی یا نیشنلیزم خود نوعی مریضی است که مبتلایان به این بیماری به این رنگ یا آن رنگ گرفتار تعصب و تنگنظری می گردند.

راستی چرا باید نیشنلیزم یک مرض باشد؟

برای اینکه ریشه اش به ازدهای درون انسان ها بر می گردد و با زبان بی زبانی می گوید: «من» من برتر از «من» دیگران است و بالطبع هرچه به «من» تعلق دارد برتر از دیگران است. به همین دلیل است که ملت گرایان یا نیشنلیست ها هزاران افتخار موجود و موهوم رابه خود نسبت می دهند و بدترین سیما های فرهنگ خود را می پوشانند و یا به نوعی توجیه می کنند.

این روزها باز هنگامه فارسی و دری را گرم و برخی ها به گفته خود شان خط های سرخ خود را مشخص کرده اند. زبان نوکر ایرانی هاست. من فکر می کنم این شیوه تفکر برای ما از دوران ایدیولوژی پرستی باقی مانده است. "مائوتسه دون" روزگاری می گفت:

«هرچه که دشمن می گوید ما با آن مخالفت می کنیم.» خوب کسی از او نپرسید که اگر فی المثل دشمن گفت: «مجموعه زوایای یک مثلث دو قائمه است» ما دو پا را در یک موزه می کنیم و می گوئیم «حالا تو که می گویی چون دشمن استی من آنرا قبول ندارم» در این صورت ما گرفتار یک تعصب احمقانه می شویم که نتیجه ای جز تحقیر عقل ندارد و ما بدبختانه به فرمان همین گونه دید عقل سلیم را در پای احساسات خشک و خالی قربان می کنیم. نخست از یک حقیقت بدیهی آغاز می کنم:

اگر صداها؛ کلمات؛ ساخت های دستوری و دیگر سیما های قراردادی یک زبان با یک زبان دیگر فرق داشته باشد و مثلاً مردی از یک دستگاه زبانی بگوید: «بروتل و ولوز» شنونده اش که به یک دستگاه زبانی دیگر تعلق داشته

به اهتمام ولی احمد نوری

باشد از فهم مقصود در می ماند و باید برای او نزدیکترین معادل زبانش را بیاوری و بگویی که «گرگان ظالم» تا او مقصود را دریابد بنا بر این برای گویندگان این دو زبان یک شخص سوم در کار است که نامش «مترجم» است و هروقت که در انتقال مفهوم از یک زبان به زبان دیگر ضرورت به یک شخص سوم یعنی مترجم پیدا شد ما با دو زبان متفاوت سرو کار داریم و اگر ضرورتی این چنین نبود و زنجیر گفت و گو در میان آن دو نشکست زبان همان یک زبان است اگرچه برخی از کلمات و اصطلاحات باهم تفاوت داشته باشند. ملک الشعراء بهار شاعر ایرانی است و در این باره هیچ افغان شک ندارد. حالا همین شاعر می گوید:

## گر به پاس همزبانی جانب کابل روم

### دوستداران سخن بر سر نهند افسر مرا

این مردکه ملک الشعراء ایران است بدون شک به زبان فارسی سخن می گوید. اگر دستگاه صوتی و دستوری زبان دری با فارسی فرق دارد من از یک دری زبان افغان می خواهم که این شعر فارسی را برای من به زبان دری ترجمه کند و اگر به برخی کلمات استنادی کنید من برای تان می گویم که هموطنان مادرهات آنچه را کابلی ها «گاوزبور» می نامند «کلیزخنبه» می خوانند و رشقه هم نزد شان «سبست» است و اگر هراتی بگوید «سرسبست» نرو که بن توره کلیزخنبه میزنه» کابلی از درک مقصود او در می ماند نه به خاطر اینکه دستگاه صوتی یا دستوری شان فرق دارد بلکه به خاطر اینکه اصطلاحات یکدیگر را نمی دانند ما خوشبختانه و من این خوشبختانه را باز با تأکید می گویم در یک زبان با همسایه غربی و شمالی خود شریک هستیم و در یک زبان با همسایه شرقی و جنوبی خود و آشکار است که پشتوی پشاور نیز با پشتوی ما تفاوت های اصطلاحی و لهجوی دارد و ما در پشتوی افغانستان به جای «چاسره میلاویزی» می گویم «چا سره گوری» ولی در جریان مهاجرت افغان ها در مکالمه با برادران ایرانی و برادران پاکستانی هیچ مشکل نداشتند. من می دانم که حکومت های ایران و پاکستان هر دو با افغان ها بسیار جفا کرده اند ولی این را نیز می دانم که روزی دستگاه ستم ولایت فقیه در ایران و حکومت نظامیان در پاکستان از پا می افتند ولی برادری و همزبانی ما با این دو ملت پایدار است و ما برادران همزبان باقی خواهیم ماند. ما را از بس که مارهای زهرناک فراوان گزیده اند بدبختانه حالا هر ریسمان سیاه را مار خیال می کنیم. حالا می خواهم موضوع را از یک زاویه دیگر نیز بررسی نمایم زبان انگلیسی زبان رسمی و مورد استفاده ده کشور جهان است و تقریباً در هر گوشه جهان که باشید می توانید با آن مکالمه بفرمایید. عربی زبان رسمی و ملی پانزده کشور مختلف در آسیا و آفریقا است؛ بیست کشور جهان به زبان اسپانوی سخن می گویند و همچنین به زبان های فرانسوی و ایتالیایی ولی این ملت ها هرگز به این فکر نیفتاده اند که به خاطر این همزبانی در امورهمدیگر مداخله کنند. ما سه کشور عقب مانده؛ محتاج و بیچاره که به اصطلاح نان خوردن خود را نداریم همه کارهای خود را رها نموده به فکر ملی ساختن زبان های خود افتاده ایم و می خواهیم برای یک زبان نام های علیحده بگذاریم و خود را تسلی بدهیم که تاجکی غیر از زبان دری و هر دو غیر از زبان فارسی می باشد. من همین زبان را که با آن سخن می گویم به طور متبادل دری و فارسی خوانده ام و نوشته ام و بعد از این هم همین کار را می کنم و هرگز آن را با صفت های فارسی دری و فارسی ایرانی و فارسی تاجیکی مشخص نمی کنم. دُرست مانند ناصر خسرو؛ فرخی؛ سنائی؛ نظامی و دیگران. برای من فارسی دری؛ فارسی ایرانی و فارسی تاجکی وجود ندارد. چنانکه من اصطلاحاتی از قبیل انگلیسی

امریکایی؛ انگلیسی آفریقای جنوبی و انگلیسی استرالیایی را نیز جدی نمی‌گیرم. از نثر زیبای کتاب یادداشت‌های صدرالدین عینی به همان پیمانانه لذت می‌برم که از نثر شیوای جلال آل احمد و نثر پخته و سُخته استاد صلاح الدین سلجوقی. بالطبع من افغانم و به برادران ایرانی که بسیاری از نویسندگان و شاعران این سرزمین را به خاطر زبان شان به خود نسبت داده‌اند همان چیز را می‌گویم

که مرحوم استاد خلیل الله خلیلی سال‌ها پیش از من گفته است:

## دو عنوانیم در تاریخ خاور      به یکدیگر مقارن چون برادر دل من قاصد ملک سنائیست      صغیر سر زمین آشنائیست

و ایرانی نیز این گفته خلیلی را خوب به خاطر بسپارد که ما در تاریخ خاور دو عنوان هستیم و سهم ما در ادبیات و فرهنگ زبان دری یا فارسی هویدا است و چنانکه امریکا حق ندارد شکسپیر را به دلیل همزبانی امریکایی بخواند ایرانی هم حق ندارد به دلیل همزبانی سنائی را ایرانی بنامد.

خلیلی راست می‌گوید و این دل ماست که قاصد ملک سنائی و به دلیل همزبانی صغیر سرزمین آشنائیست. و همین است گفته ما به برادران تاجیک در آنسوی مرز. من در انگلستان سال‌ها برای مهاجران ایرانی ترجمانی کرده‌ام چنانکه ایرانی‌ها نیز برای مهاجران افغان ترجمانی کرده‌اند.

در کار آژانس‌های خبر رسانی مغرب زمین بعضاً سیاست خودشان و سیاست دولت‌های که زبان‌های نشراتشان در آن متداول است نیز دخالت دارد. روزگاری بود که زبان فارسی برای ایران به طور مثال در بی بی سی وجود داشت و افغان‌ها همه به آن گوش می‌دادند. تجاوز شوروی‌ها توجه جهان را به افغانستان متمرکز ساخت و بی بی سی نشرات خود را به زبان پشتو برای افغانستان آغاز کرد که در آنجا ژورنالیستان افغان و پاکستانی باهم کار می‌کردند و این موضوع مطرح نبود که پشتوی افغانستان و پشتوی پاکستان دو زبان متفاوت است. بعدها مقامات بی بی سی در همان بخش فارسی که در انحصار ایرانیان بود برخی عناصر افغان را نیز استخدام کردند و بدین ترتیب بود که فارسی با شیوه تلفظ افغانستان یا به اصطلاح رسمی افغانستان دری هم راه خود را در نشرات بی بی سی باز کرد و اینک که آن طفل نوپای روزگار ما نیز جوان گردیده است مقامات بی بی سی تصمیم گرفته‌اند آن بخش مستقل را همانند صدای امریکا بخش دری بخوانند و این استقلال از نظر من برای افغانستان خوب است زیرا که بر موضوعات مربوط به افغانستان تمرکز بیشتر پیدامی‌کند ولی هرنامی که بی بی سی بر آن بگذارد مانع از این نمی‌شود که افغانها در زبان فارسی یا به تعبیر دیگر دری با ایرانیان و در زبان پشتو با پاکستانی‌ها همزبان استند و این همزبانی از نظر من خوب است و کار تفاهم را آسان می‌سازد و ما مجبور نمی‌شویم که پول بدهیم و کتاب‌های چاپ ایران و پاکستان را دوباره چاپ کنیم.

به گفته سعدی:

رعیت حکم زمین را دارد و سلطان حکم درخت را.

درخت های استبداد در ایران؛ پاکستان و افغانستان هر سه از پا می افتد و همزبانی ما با ایران، پاکستان و تاجکستان برجا می ماند و ما افغان ها اگر می خواهیم با عقل سلیم به قضایا بنگریم و نه با احساسات بیمار ملیگرایانه این همزبانی به خیر ماست و تاریخ به ما یادخواهد داد که هیچ زبان در حصارهای ملی زندانی نمی ماند. اگر ما به ملت های همدل بدل شدیم که تاریخ در همین جهت سیر میکند شعر حضرت مولانا به شعار هر سه ملت بدل خواهد شد که:

**پس زبان همدلی خود دیگرست**

**همدلی از همزبانی بهتر است**

فاعتبروا یا اولی الابصار روز شنبه ۴ نومبر ۲۰۱۷ نگارگر مزار شریف

